



ادیان و مکاتب: تشیع در شبه قاره هند

پدیدآورده (ها) : ضابط، حیدر رضا

علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: بهار 1377 - شماره 12
(ISC)

از 82 تا 102

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/20020>

دانلود شده توسط : موسسه معارف اهل بیت (ع) قم

تاریخ دانلود : 19/04/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

ادبیان و مکاتب

تشیع در شبه قاره هند

دکتر حیدررضا ضابط

بخش اول



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

گرفت.

تأسیس سلسله حکومت‌های ایالتی شیعی در قرن هیجدهم در بنگال و اوده (Awdah) و رشد و گسترش نفوذ و سلطهٔ اعیان شیعی بر امپراتوران‌شان که نمی‌توانستند از قدرت خود دفاع کنند، شیعیان را بر آن داشت که عقاید خود را علناً اعلام نمایند.

در این میان، علمای سنی نیز کوشیدند با نوشتن کتب علیه تشیع با موج گسترش تشیع در هند مقابله کنند. کتاب تحفهٔ اثنا عشریه به زبان فارسی، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی علیه تشیع نوشته شد و این امر به کثرت نوشته‌های تدافعی شیعه به

خاورشناسان معروف اقرار می‌کنند که تشیع در ساختن تمدن عظیم اسلامی در شبه قارهٔ هند نقش مهمی داشته است.^۱ رجال و محققان شیعه با علم و فضیلت خود توانستند در تمامی حکومت‌های مسلمانان هند عمیقاً نفوذ نمایند و به رغم شکنجه و کشتار شیعیان در دوران تاریخ اسلامی هند، آنان توانستند اثری جاودان بر زندگی اداری، فرهنگی و اجتماعی هند، برجای نهند.

نفوذ برخی از حاکمان و وزرای شیعه نقش مهمی در ترویج تشیع در دکن ایفا کرد. نفوذ تشیع در سایر نقاط هند، در قرون شانزدهم و هفدهم شکل آشکاری به خود

زبان فارسی و بعداً اردو انجامید. کتابهایی که شیعه و سنی در رد یکدیگر در هند نوشته‌اند، بی‌شمار است.

متفکران و دانشمندان شیعه در هند به طور چشمگیری علوم و فلسفه را غنا بخشیده‌اند. از آغاز تاریخ اسلام تا پایان قرن هجدهم، بیشتر متفکران شیعی در هند، مهاجران ایرانی بودند. از پایان قرن هجدهم شیعیان تولد یافته در هند، غنی ساختن حیات فکری کشور را آغاز کردند. در نتیجه، تاریخ حیات فکری شیعیان در هند، همان تاریخ مهاجران ایرانی است که آمیزه‌ای از بهترین آثار فکری کشور خود با فرهنگ و جامعه هندی را فراهم آوردند.

تشیع در شبه قاره هند و پاکستان، سابقه طولانی و پیروان بسیاری دارد. حکومت‌های متعدد شیعیان در این مناطق روی کار آمدند، مراکز بی‌شمار علمی و دینی شیعه تأسیس شد، و در پرتو فعالیت‌های علمی، مذهبی و سیاسی، تعداد کثیری از بزرگان شیعه تربیت یافتند و در تحت سرپرستی آنان، کتابهای گرانقدر به رشته تحریر درآمد.

بررسی و تحقیق در شبه قاره هند و پاکستان از آغاز اسلام تاکنون، به سبب نشیب و فراز این مذهب و بخصوص سیر تاریخ اسلام، و کارهایی که به دست شیعیان انجام گرفته، اهمیتی ویژه دارد، زیرا پیشرفت، ترویج و اشاعه اسلام تشیع و تصوف اسلامی علاوه بر دیگر عوامل، مروهون کوششهای علما، عرفا، مبلغان ایرانی

و کتابهای فارسی نیز می‌باشد.

نفوذ تشیع در شمال هند

تاجران عرب که در زمان پیامبر ﷺ اسلام آورده بودند، اسلام را در مناطق ساحلی و جزایر جنوب هند، رواج دادند. فتح عراق و ایران در زمان عمر، خلیفه دوم، دروازه تهاجمات به بلوچستان و بنادر سند (Sind) را گشود. مکران (Makran) در بلوچستان پایگاهی برای تهاجمات بعدی شد.^۲ در زمان خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیروهای عرب از مرزهای سند عبور کردند و پس از تسخیر سیستان، نظام اداری آن را تجدید سازمان نمودند. بخشی از مردم «جات» در منطقه سند، آزادتی عمیق نسبت به حضرت علی علیه السلام داشتند، تا آن جا که بعضی از آنان با انتساب الوهیت به حضرت علی علیه السلام، موجب برانگیخته شدن خشم آن حضرت شدند. اعتقادات مربوط به جسم بودن خداوند، که آن را از سابقه هندو بودن خویش به ارث برده بودند، آنان را به شیعیان «غلات» تبدیل کرد.^۳

بنا به گفته «منهاج سراج»، مؤلف کتاب طبقات ناصری، «شنسب» جد غوریان - که فاتح شمال هند بود - به دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام اسلام آورد، با امام علیه السلام پیمان وفاداری بست و از ایشان مقررات و دستورالعملهایی را گرفت. با به پایان رسیدن دوران حاکمیت شنسب، در مراسم

تاجگذاری حاکم جدید، میثاقی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته بود، به زمامدار جدید تحویل داده شد و او نیز متعهد شد که به شرایط و مفاد آن عمل کند.^۴ آنان مریدان حضرت علی علیه السلام بودند و عشق آن حضرت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله عمیقاً در عقایدشان ریشه دوانده بود.

در زمان حکومت بنی امیه در سراسر قلمرو امپراتوری اسلامی، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام مورد لعن قرار می گرفتند. بنا به نوشته فرشته، اتباع پادشاهی «غوریه» از این روش زشت و ناپسند تبعیت نکردند.^۵ متفکران و دانشمندان این منطقه به ملاقات ائمه علیهم السلام می رفتند و با روش و مسلک آنان آشنا می شدند؛ به عنوان نمونه، ابو خالد کابلی از مریدان امام زین العابدین علیه السلام بارها به مدینه رفت و با امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام دیدار نمود.^۶

سلسله شناسانی، ابومسلم خراسانی را در قیامهایش علیه بنی امیه حمایت و پشتیبانی می کردند و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را از بین می بردند. در اوایل دوران حکومت بنی عباس، بازداشت و حبس ائمه علیهم السلام، ارتباط رهبران این مناطق را با ایشان قطع کرد و آنها به دست سلاطین بنی عباس قتل عام گردیدند.

در دوران امامت امام زین العابدین علیه السلام ارادت و علاقه مردم سند به تشیع، بعد تازه ای گرفت. یکی از همسران امام علیه السلام اهل

سند بسود.^۷ پسری که او از امام زین العابدین علیه السلام به دنیا آورد، همان زید شهید بود. از زمانی که مسلمانان به سند حمله کرده بودند، وجود مذهب شیعه در شبه قاره هند در کتابها ثبت شده است، چنان که می بینیم، تذکره های آل محمد علیهم السلام در مولتان از سال ۷۶۰م آغاز شده و اولین مبلغ شیعه مذهب، به نام علی به آن جا رسیده است.^۸ عبدالله بن محمد که به فاصله پنج پست شجره نامه وی به حضرت علی علیه السلام می رسد، برای تبلیغ به سند آمده بود.^۹

در زمان تصدی حجاج بن یوسف به عنوان فرماندار عراق، برادرزاده و دامادش محمد بن قاسم، سند و مولتان را به تصرف خود درآورد. (۹۰-۹۳ق / ۷۱۱-۷۱۴م). بعد از کشته شدن محمد بن قاسم^{۱۰} در زندان واسط (عراق) به دست خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک، اداره سند به هم خورد؛ بعضی از شیعیان برجسته که تحت آزار و اذیت خلفای بنی امیه بودند، در مناطق دور از خلافت بنی امیه پناهگاهی برای خود به دست آوردند. سند، غور، خراسان و ماوراءالنهر، به مراکز قیامهای شیعی تبدیل شدند. فردی به نام «زیاد هندی» یا سندی که در رکاب زید بن زین العابدین علیه السلام جنگید، در سال ۱۲۱ق / ۷۳۹م کشته شد.^{۱۱}

منصور، خلیفه دوم عباسی «عمرو بن حفص» را به عنوان حاکم سند تعیین کرد. ابن اثیر، عمرو بن حفص را نیز که در سال

۱۵۱ ق استاندار سند بود، شیعه نوشته است.^{۱۲} علمای شیعه به نحوی به تبلیغ مذهب شیعه پرداختند که در نتیجه آن، بیشتر مردم در سند و مولتان، شیعه مذهب شدند و حکومت شیعی به وجود آمد.^{۱۳}

داعی دوم اسماعیلیه به نام هیثم در سال ۲۷۰ ق / ۸۸۳ م، روانه سند شد. در این زمان، هیأت تبلیغی اسماعیلیه در مولتان پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت. بعد از هیثم، مبلغان دیگری نیز به آنجا فرستاده شدند. در سال ۳۷۳ ق / ۹۸۳-۹۸۴ م، العزیز خلیفه فاطمیان (۳۸۵-۳۸۶ ق / ۹۷۵-۹۹۷ م) سپاهی به فرماندهی «ابن شیبان» به سوی مولتان اعزام کرد. حکومت اسماعیلیه در سند و مولتان به وجود آمد. زمامداران اسماعیلیه مولتان و سند بشدت تابع دستورات خلفای فاطمیه در مصر بودند.^{۱۴}

در سال ۴۰۱ ق / ۱۰۱۰-۱۰۱۱ م، محمود غزنوی به طرف مولتان لشکرکشی کرده، تعداد زیادی از شیعیان را با نسبت دادن به قرمطی قتل عام نمود و علمای سنی نیز فتوا داده بودند که قتل همه آنان واجب است.^{۱۵} سلطان محمود غزنوی، حکومت شیعیان در سند و مولتان را از بین برد و بدین طریق لطمه بزرگی به شیعیان این منطقه وارد آمد، لیکن شیعیان در سند سفلی بیش از ۳۵۰ سال؛ یعنی تا سال ۷۵۲ ق / ۱۳۵۱ م در مقابل یورشهای زمامداران ترک دهلی دوام یافته بودند.^{۱۶}

اسماعیلیان در روزگار حکومت رضیه (۶۳۴-۶۳۷ ق / ۱۲۳۶-۱۲۴۰ م) در دهلی شورش کردند، لیکن گروه زیادی از افراد شورش به هلاکت رسیدند.^{۱۷} علاءالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ ق / ۱۲۹۶-۱۳۱۶ م) به قتل عام اسماعیلیه پرداخت.^{۱۸} فیروز تغلق (۷۵۲-۹۰ ق / ۱۳۵۱-۱۳۸۸ م) اقداماتی برای خاموش ساختن فعالیت‌های تبلیغی شیعیان به عمل آورد.^{۱۹}

تصوف در هند

تصوف در هند تقریباً خیلی زود آشکار گردید. یکی از قدیمترین صوفیان هندی ابوعلی السنّی است که بایزید بسطامی را در سال ۱۶۱ ق / ۷۷۷ م ملاقات کرد.^{۲۰} صوفیه در هند رسالت خود را سعادت معنوی مردم می‌دانستند و می‌پنداشتند به مساوات حکومت سیاسی، که از سوی سلطان و امراش اعمال می‌شود، حکومت معنوی جامعه بدانها تفویض شده است. صوفیان فرقه «سهروردیه» و «چشتیه» سنی بودند و به ترتیب تاریخی موجود در مورد جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتقاد داشتند و به اهل بیت و دوازده امام علیهم السلام نیز ارادت می‌ورزیدند. صوفیان چشتیه، مسلک خود را به حضرت علی علیه السلام نسبت می‌دهند و معتقدند که آن حضرت، حسن بصری را شاگرد و مرید خود قرار داده بود.

پیروان فرقه کبرویه، حضرت علی علیه السلام و مرید ایشان، کمیل بن زیاد را، بانی و

سرسلسله مسلک خود می‌داند.^{۲۱} فرقه سهروردیه دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام احترام و عظمت خاصی قائل بودند. به نظر می‌رسد که علاقه به اهل بیت علیهم‌السلام جزء جدانشدنی خانقاه مرکزی سهروردیه در «أج» (Uch) بوده است. در قرن پانزدهم، بعضی از شاگردان جانشینان مخدوم جهانیان (متوفای ۷۸۵ق/ ۱۳۸۴م)، بسویژه در گسجرات، به مذهب شیعهٔ اثنی عشری گرویدند.^{۲۲} در پایان قرن هجدهم، بنیانگذاران خانقاه مخدوم در «أج» به طور علنی اعلام کردند که مذهب اثناعشری را پذیرفته‌اند. جنبش قلندریه در شبه قارهٔ هند در بین صوفیان معاصر با تأسیس خانقاه صوفیگری بود. قلندرها مروّجان آتشین دوستی و عشق به حضرت علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام بودند.^{۲۳} اواخر قرن دوازدهم «سید مشهدی»، داروغهٔ اجمیر و پدرزن خواجه معین‌الدین چشتی، شهر اجمیر را به مرکزی برای زندگی سادات تبدیل کرد. از قرن سیزدهم به بعد، حملات مغولها به ایران، عراق و آسیای مرکزی، عدهٔ زیادی از سادات را که همهٔ آنان شیعه و در میان ایشان عده‌ای از علما، صوفیان، شعرا، نویسندگان، اطبا و دانشمندان مشهور نیز بودند، بر آن داشت که به هند مهاجرت کنند و در آن جا از سوی سلاطین دهلی، مورد استقبال گرم و حمایت قرار گرفتند.^{۲۴} در حکومت سلطان محمدبن تغلق، مهاجرت سادات شیعه از ایران و آسیای

مرکزی به سبب حمایت و سرپرستی او از مهاجران افزایش یافت.^{۲۵} به نظر می‌رسد شیعیانی که به هند مهاجرت کردند، همراه خود آثار و تألیفاتی از علامه حلی و شاگردانش را که در زمان سلطان خدابنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۳ق / ۱۳۰۴-۱۳۱۷م) به رشتهٔ تحریر درآمده بود و نیز آثار نویسندگانی از قدما را به آن جا برده باشند. در حکومت فیروزشاه تغلق (۷۵۲-۷۹۰ق/ ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸م) تعداد شیعیان اثناعشری افزایش یافت.^{۲۶} سید محمود بیهقی و دیگر سادات مشهور بیهقی در دوران تهاجمات تیمور به دهلی روانه شدند و در دربار سلطان غیاص‌الدین تغلق (۷۹۰-۷۹۱ق/ ۱۳۸۸-۱۳۸۹م) بگرمی مورد استقبال قرار گرفتند.^{۲۷}

با رسیدن مریدان شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی و شاه^{۲۸} نعمت‌الله ولی کرمانی^{۲۹} به بخشهای مختلف هند، طرفداری از حضرت علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام در تصوف قرن پانزدهم و عقاید سنی، قوتی تازه گرفت. طرفداری صوفیان ایرانی از دوازده امام علیهم‌السلام در قرن پانزدهم، با دیگر شیعیان تفاوتی نداشت. فتوت علی علیه‌السلام و کلمات عرفانی او به مریدش کمیل‌بن زیاد، پایهٔ اصلی تعلیمات تصوف ایرانی شد. این پیشرفتها، راه را برای گرایش اهل سنت در ایران و هند به تشیع هموار کرد.

تشیع در کشمیر

میرسید علی همدانی تأثیر ماندگاری در حیات کشمیر برجای گذاشت. سیدعلی همدانی در کشمیر به «شاه همدان» معروف شد. شاه همدان در سال ۷۷۴ ق/ ۱۳۷۲ م برای نخستین بار وارد کشمیر شد. هفتصد تن از سادات ایرانی، شاه همدان را در این سفر همراهی می‌کردند. هندوها و بت پرستان در کشمیر به دست شاه همدان، اسلام را پذیرفتند. مسلمانان کشمیر میرسید علی همدانی شاه همدان را بنیانگذار اسلام در کشمیر می‌دانند.^{۳۰}

میر شمس‌الدین عراقی، اساس تشیع در کشمیر را استوار کرد. وی از ذریه امام موسی کاظم علیه السلام بود، ادبیات سطح عالی و تعلیمات مذهبی را نزد شاه قاسم، پسر میرسید محمد نوربخش فراگرفت و در سال ۱۵۰۲ م از کشمیر به لداخ (Ladakh) رفت و تعداد بسیاری از بوداییان آن‌جا را به تشیع برگرداند.^{۳۱} تلاشهای میرشمس‌الدین، حیثیت اجتماعی مسلمانان را دوباره تثبیت کرد و شیعه بسیار قدرتمند شد.^{۳۲}

سلسله چک (Chek) که شیعه بودند، در کشمیر حکومت کردند و مغولان از دهلی این حکومت محلی را پایان دادند.^{۳۳}

در دوران حکومت سلسله چک، خطبه به نام دوازده امام علیهم السلام خوانده می‌شد. میرشمس‌الدین عراقی، ساکنان بلتستان در منطقه لداخ کشمیر را شیعه کرد و امروز نیز در این منطقه شیعیان در اکثریت مطلق

می‌باشند. در دوران حکومت صفوی در ایران، شیعیان بلتستان خطبه به نام دوازده امام علیهم السلام و پادشاهان صفوی موسوی ایران می‌خواندند.^{۳۴} قاضی نورالله شوشتری در سال ۱۵۹۱ م به کشمیر رفت و باروحنیون محلی شیعه کشمیری تماس برقرار کرد و ایشان با کوششهای خود، پایه‌ها و موازین تحقیقی و علمی علمای شیعه در کشمیر را بالا برد.^{۳۵}

دوران مغول

بابر، بنیانگذار حکومت مغول در هند بود. او با کمک فرماندهان و سربازان ایرانی وابسته به شاه اسماعیل صفوی در رجب سال ۹۳۲ ق/ آوریل ۱۵۲۶ م، حاکم افغانی در هند ابراهیم لُدھی (Lodhi) را در پانی‌پت (Panipat) شکست داد. وی همچنین در جمادی‌الاولی سال ۹۳۳ ق/ مارس ۱۵۲۷ م، نیروهای سهمگین هندوهای بت پرست به رهبری «راناسانگا» (Rana Sanga) را در میدان «کنوه» (Kanwah) نزدیک «سیکری» (Sikri) مغلوب کرد و با این پیروزی، امپراتور هندوستان شد، اما فرمانروایی او چندان طول نکشید و در ششم جمادی‌الاولی ۹۳۷ ق/ ۱۵۳۰ م در آگره (Agra) درگذشت.

پسر ارشد و جانشین بابر، ناصرالدین محمد همایون پادشاه نام داشت. مادر وی بانویی ایرانی و از خاندان مشایخ صوفیان بود و تربیت و سلیقه او کاملاً رنگ ایرانی

داشت. همایون در سال ۹۴۷ق/ ۱۵۴۰م در جنگ با دشمن قدرتمندش، «شیرشاه افغانی»، شکست خورد و از هند گریخت و از شاه طهماسب صفوی شیعی درخواست کمک کرد. شاه طهماسب نیز از همایون دعوت کرد از پایتخت صفوی، قزوین بازدید نماید. شاه صفوی برای حکام و سران شهرهایی که بر سر راه همایون از هرات به قزوین قرار داشتند، دستورالعملهای مفصلی صادر کرد و او از راه جام به مشهد مقدس سفر کرد. وی به زیارت مرقد امام رضا علیه السلام مشرف شد و چهل روز در مشهد ماند.^{۳۶}

همایون در قزوین، پذیرش تشیع خود را رسماً اعلان نمود.^{۳۷} وی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام علاقه خاصی داشت و عقاید تشیع خود را در رباعیات و اشعارش بیان می کرد.^{۳۸} روزی همایون در حضور شاه طهماسب این رباعی معروف خود را قرائت نمود:

هستیم ز جان بنده اولاد علی علیه السلام
 هستیم همیشه شاد با یاد علی علیه السلام
 چون سر ولایت از علی علیه السلام ظاهر شد
 کردیم همیشه ورد خود یاد علی علیه السلام^{۳۹}
 شاه طهماسب از شنیدن این رباعی خوشحال شد و دوازده هزار اسب سوار به همایون داد که به یاد اسامی دوازده امام علیهم السلام، ملک موروثی همایون، یعنی هندوستان را برای او فتح نمایند.^{۴۰}

همایون بار دیگر حرم مطهر امام رضا علیه السلام را زیارت کرد. او ضمن ملاقات با علمای مشهد، به بحثهای مذهبی جالبی با آنان پرداخت.^{۴۱} همایون با کمک فرماندهان و سربازان ایرانی صفوی توانست در چهارم رمضان ۹۶۲ق/ ژوئیه ۱۵۵۵م مجدداً پیروزمندانه به دهلی وارد شود.

در همین زمان، تشیع در هند به وسیله «سید راجو»، پسر سید حامد حسینی بخاری حیات تازه‌ای یافته بود. فعالیت‌های تبلیغی وی از بلوچستان و سند تا مولتان گسترش یافت.^{۴۲}

تا قرن شانزدهم میلادی، گروهی از شیعیان معروف به «صدیقیه» نیز پدید آمدند. آنان نوادگان اسماعیل، پسر امام جعفر صادق علیه السلام بودند و از این رو، خویشان را «صدیقان» می نامیدند.

در حدود قرن شانزدهم، صدیقان مذهب اسماعیلی را رها کرده، تشیع اثناعشری را پذیرفتند. براساس نقل قاضی نورالله شوشتری، تعداد آنان و پیروانشان حدود سی هزار نفر بود و در مولتان، لاهور، دهلی و گجرات می زیستند. حرفه مهم آنان تجارت و بازرگانی بود.^{۴۳}

همایون در سیزدهم ربیع الاول ۹۶۳ق/ ژانویه ۱۵۵۶م درگذشت. پسر او جلال الدین محمد اکبر پادشاه جای او نشست و بیرام خان ایرانی و شیعه اثناعشری، مربی، سرپرست و نایب السلطنه حکومت مغول در هند گردید.

بیرام‌خان، معلم و سرپرست اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ ق / ۱۵۵۶-۱۶۰۵م)، به طایفه بهارلو از قبیله شیعی ترکمن (قراقویونلو) تعلق داشت. همایون القاب بزرگی همچون: یار وفادار، برادر نیکوسیرت و فرزند سعادت‌مند را به وی داد.^{۴۴} اکبر، بیرام‌خان را «خان‌بابا» خطاب می‌کرد. او در سال ۹۶۳ ق / ۱۵۶۱م در نزدیکی پاتن (Pathan) به دست یک افغانی کشته شد.^{۴۵} پیکرش به جوار مرقد امام رضا (علیه السلام) در مشهد مقدس منتقل گردید و عبدالرحیم پسر چهارساله بیرام به دربار اکبر فرستاده شد.^{۴۶}

بیرام‌خان، میر عبدالحی را که از اهالی مشهد مقدس و شیعی مذهب بود، به صدارت در دوران همایون منصوب نمود. برادر میر عبدالحی به نام میر عبدالله فقیه نیز دوست صمیمی همایون و خصوصاً رازدار و محرّم او بوده است.^{۴۷}

«شیخ قدایی» دومین صدر بیرام‌خان نیز شیعه بوده است.^{۴۸} شیخ قدایی یک عالم دینی بود که بیرام‌خان در امور سیاسی و اقتصادی هیچ چیز را بدون مشورت با او انجام نمی‌داد.^{۴۹}

بیرام‌خان به عنوان یک شاعر، علاقه شدید خود به حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) را به صورت آواز بیان می‌کرد؛ به عنوان مثال، در یکی از اشعار خود درباره حضرت علی (علیه السلام) می‌گوید:

«هر چند یک پادشاه آن قدر بزرگ باشد که تختش به آسمان نهم برسد، خاک بر سر

او باد اگر نوکر علی (علیه السلام) نباشد.»^{۵۰}

پس از قتل بیرام‌خان، «مخدوم‌الملک ملا عبدالله سلطانی» و شیخ عبدالنبی که سنی متعصب بودند، صدارت حکومت اکبر را به دست گرفتند، لیکن آنان نتوانستند تشیع را در دربار اکبر و جامعه هند از بین ببرند؛^{۵۱} هر چند شیعیان هند به دست آنها اعدام شدند. مخدوم‌الملک کتابی به نام «منهاج الدین و معراج المسلمین علیه شیعیان تألیف نمود و بیرحمی‌هایی که از سوی مخدوم‌الملک و شیخ عبدالنبی علیه شیعیان یا کسانی که مظنون به تشیع بودند صورت گرفت، تکان‌دهنده بود که در منابع موجود، مواردی از آنها ثبت شده است.^{۵۲}

اکبر در سال ۹۸۲ ق / ۱۵۷۵ م در فتح‌پور سگری ساختمانی را برای مباحثات دینی تأسیس کرد که «عبادت‌خانه» نامیده می‌شد.^{۵۳} عدم توانایی سنتیها از حضور فعال در مباحثات عبادت‌خانه سبب شد که اکبر از شیعیان برای مباحثات در آنجا دعوت کند. ملا بدایونی اقرار می‌کند که در این مباحثات شیعیان پیروز شدند و سنتیها شکست خوردند.^{۵۴} از طرف شیعه، «ملا محمد یزدی» این مذاکرات را دنبال می‌کرد.^{۵۵}

ورود شاه فتح‌الله شیرازی، نقطه عطفی در تاریخ شیعه در شمال هند به شمار می‌رود. او یکی از شاگردان ممتاز میر غیاث‌الدین شیرازی، همتای ملادوانی بود.^{۵۶} او در سال ۱۵۸۳ از مسیر دکن

(جنوب هند) وارد فتح پور سکری نزد آگره شد^{۵۷} و پس از اندکی، شاه فتح‌الله شیرازی سرآمد دانشمندان دربار اکبر شد. او در فلسفه، عرفان، ریاضیات، نجوم و مهندسی در عصر خود بی نظیر بود.

تا یک سال و نیم پس از ورود، شاه فتح‌الله به اختراعات مکانیکی و تألیف جدولهای ریاضی مشغول بود. او بدون واهمه، روشها و نظریات شیعی خود را مطرح می‌ساخت.^{۵۸}

اکبر، شاه فتح‌الله شیرازی را وزیر امور اداری و مالی امپراتوری نمود و به او لقب «امین‌الملک» داد. او اصلاحات بزرگی در امور اداری و مالی امپراتوری به وجود آورد، به گونه‌ای که دیوان وزیر به خانه امید مردم مبدل شد.^{۵۹}

شاه فتح‌الله همچنین نقایصی را که در قوانین حاکم بر مسکوکات نقره‌ای و مسی یافتی یافته بود، اصلاح نمود و طرح جالبی را برای نرخ جاری ارائه کرد.^{۶۰}

در ۱۵۸۵ م، مرگ صدرالصدور سلطان خواجه، اکبر را بر آن داشت که شاه فتح‌الله را صدرالصدور نماید.^{۶۱}

اعطای عنوان «عضدالدوله» (بازوی امپراتوری) - که در دوران خلفای عباسی به وزرای شیعه داده می‌شد - به فتح‌الله شیرازی، بر موقعیت و شخصیت او افزود.^{۶۲} او در سال ۱۵۸۹ م در شهر سری‌نگر (Srinagar) کشمیر درگذشت.

یک شخصیت مهم شیعی در دربار اکبر

که اعتقادات شیعی وی به شهادتش به دست سنیهای متعصب منجر گشت، ملا سید احمدبن نصرالله ثناوی بود. پدر او یک سنی متعصب و قاضی بود. او به دست یک زاهد عراقی‌الاصول شیعه شد.

ملا سید احمد بعد از تحصیلاتش برای مدتی در مشهد رحل اقامت افکند، وی از آستان قدس امام رضا^{علیه السلام}، امدادهای روحی دریافت کرد.^{۶۳} ورود ملا احمد به دربار اکبر، با ورود شاه فتح‌الله شیرازی همزمان بوده است.^{۶۴} او در طرح گردآوری تاریخ هزارساله هجری با عنوان «تاریخ الفی» دعوت به همکاری شد. او در سال ۱۵۸۷ م در شهر لاهور به دست میرزا فولاد که از چهره‌های معروف اهل سنت در دربار اکبر بود، به قتل رسید.^{۶۵}

در حکومت اکبر، رضوی خوان مشهدی نیز در ترویج منش و اسلوب شیعی نقش برجسته‌ای داشت.^{۶۶}

در دوران اکبر ایرانیهای مهاجر در هند رسماً به عنوان معتقدان به شیعه، شهرت داشتند.^{۶۷}

ایرانیها بیش از یک چهارم از صاحب‌منصبان را تشکیل می‌دادند. شمار بسیاری از منصب‌داران ایرانی در کادرهای عالی‌رتبه زیر نظر بیرام‌خان آموزش دیده بودند. پس از قتل بیرام‌خان، ایرانیان شیعه کنار نهاده شدند، اما استعداد و تخصص آنان در محاسبه عایدات دولتی، امپراتور اکبر را ناگزیر ساخت از وجود آنان استفاده

نماید. ۶۸

منصب داران معروف ایرانی شیعه در دوران سلطنت اکبر بدین قرار می‌باشند:

- ۱- میرزا مظفرحسین، پسر بهرام میرزا، پسر شاه اسماعیل صفوی.
- ۲- برادر جوانتر او میرزا رستم.
- ۳- خان خانان بیرام خان.
- ۴- خان جهان حسین قلی خان.
- ۵- شهاب‌الدین احمدخان.
- ۶- ترسان خان.

در میان منصب داران تورانی، علی قلی خان زمان، پسر حیدر سلطان ازبک شیدانی، شیعه بود.

تشیع در دکن

سلسله پادشاهان مسلمانی که در طول سالهای ۷۴۸ تا ۹۳۲ ق در فلات دکن حکومت می‌کردند، سلسله بهمنی نامیده می‌شوند. مؤسس این خاندان، علاءالدین حسن بهمن شاه گنگو (Gangu) بود. داستانهای زیادی درباره نژاد افسانه‌ای بهمنیها نقل شده است. ۶۹ دانشمندانی که شجره‌نامه خاندان بهمنی را تدوین کرده‌اند، نسب آنها را به «بهمن» که در کتاب حماسی شاهنامه فردوسی آمده است، مربوط می‌دانند.

سلاطین بهمنیه، ارتشیان، دانشمندان و تاجران ایرانی را به اقامت در کشورشان ترغیب و تشویق می‌کردند. به ایرانیان مهاجر در دکن در دوران بهمنیه، «غریب» یا «آفاقی» می‌گفتند. بزرگترین حامی و طرفدار

این گروه، محمد دوم (۷۸۰-۷۹۹ ق) بود. بیشتر مهاجران ایرانی شیعه بودند و آنان هیچ فرصتی را برای آماده کردن زمینه رشد تشیع در دکن، از دست نمی‌دادند. از ابتدای تأسیس این خاندان، مسلمانان دکن به طور معمول به زیارت مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و امام رضا علیه السلام می‌رفتند. ۷۰

فضل الله اینجو

از اولین دانشمندان مهاجر ایرانی که توانست آیین تشیع را به جامعه دکن معرفی کند، فضل الله اینجو بود. وی از شاگردان سعدالدین تفتازانی (متوفای ۷۹۱ ق / ۱۳۸۹ م) بود و از اطراف شیراز در دوره زمامداری سلطان محمد دوم به دکن مهاجرت کرد و از سوی سلطان محمد به عنوان صدر انتخاب شد. وی دانشمندان بسیاری را از ایران به دربار سلطان محمد دوم و جانشینان او دعوت کرد. وی شاعر مشهور فارسی زبان، خواجه حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۲ ق / ۱۳۹۰ م) را برای ورود به دربار بهمنیه ترغیب کرد، ولی خواجه حافظ شیرازی به سبب خطرات سفر دریایی حاضر به سفر نشد. ۷۱ دانشمندان و شاعران ایرانی که با دعوت اینجو به «گلبرگ» اولین پایتخت بهمنیه رفتند، وی را در گسترش زبان فارسی در مؤسسات آموزشی و مجامع فرهنگی مردم دکن یاری دادند. سلطان تاج‌الدین فیروز (۸۰۰-۸۲۵ ق / ۱۳۹۷ -

۱۴۲۲م) و برادرش شهاب‌الدین احمد، از شاگردان برجسته اینجو بودند.

سلطان تاج‌الدین فیروز با ارسال کشتیهای سلطنتی از «گوا» (Goa) و «چاؤل» (Chaul) جریان ورود دانشمندان ایرانی شیعه را سرعت بخشید. خان‌خانان احمد بعد از مرگ سلطان فیروز، سلطان بهمنی گردید.^{۷۲} او شخصی شیعی به نام خلف حسن بحری را که دوست و حامی او بود، نخست‌وزیر کرد و مقام ملک‌التجاری را نیز به وی بخشید.

ایرانیان مقیم دربار احمدشاه، بر عظمت روحی شاه نعمت‌الله ولی کرمانی تأکید می‌نموده‌اند.^{۷۳} از این‌رو، احمدشاه مأمورانی را به ایران فرستاد تا از شاه نعمت‌الله بخواهند یکی از فرزندان خویش را برای رهبری مریدانش به دکن بفرستد. شاه نعمت‌الله علاقه شدیدی به تنها فرزندش خلیل‌الله داشت و مایل به جدایی از او نبود. از این‌رو، فرزند خلیل‌الله، میر نورالله را به جای او به دکن فرستاد. احمدشاه، میر نورالله را رئیس صوفیان، سادات و دانشمندان کشور پادشاهی خود قرار داد. پس از مرگ شاه نعمت‌الله ولی، شاه خلیل‌الله نیز به دکن رفت.^{۷۴} شاه نعمت‌الله، مولانا قطب‌الدین را که دانشمندی برجسته و از مریدانش بود، به عنوان مأمور اختصاصی خود با جعبه‌ای که در آن یک تاج زمردین سبز با دوازده تارک بود، نزد سلطان فرستاد.^{۷۵} در این باره، فرشته این شعر را نقل می‌کند:

شاه (سلطان) در هندو شیخ در ماهان
حقا که شاهان روحانی تاجها دهند
فرشته می‌افزاید: چون شاه نعمت‌الله
ولی در نامه‌اش به سلطان «ولی» خطاب
کرده بود، احمدشاه دستور داد که کلمه
«ولی» به لقبش اضافه شود.^{۷۶}

بعضی از مریدان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، مانند ملا شرف‌الدین مازندرانی^{۷۷} و ناظری طوسی^{۷۸} که به دکن مهاجرت کرده بودند، افراد با استعدادی بودند و توانستند به مقامهای مهم سیاسی در دکن دست یابند. فرزندان و مریدان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی تشیع اثنا عشری را در دکن اشاعه و تبلیغ می‌کردند.

احمدشاه ولی بهمنی در زمان حیاتش مقبره‌ای برای خود در بیدر بنا کرد که آن را شکرالله قزوینی ساخته و قسمت داخلی آن تحت نظارت خوشنویس، مغیث شیرازی تزیین شده بود. شکرالله قزوینی و مغیث شیرازی، شیعی مذهب بودند. در کتیبه‌های این بنا نامهای دوازده امام علیهم‌السلام نقش شده و نام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام به صد شکل نوشته شده و صلوات شیعه که درود بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل اوست، درج گردیده است^{۷۹}؛ اما در آن، نام سه خلیفه اول ذکر نشده است.

حمایت احمدشاه ولی از عالمان، صوفیان، شاعران، دولتمردان و سربازان ایرانی در دکن به شیعیان مجال تحکیم موقعیت خود را داد.^{۸۰}

محمود گاوآن

در حکومت احمدشاه ولی، خواجه عمادالدین محمود گاوآن، دولتمرد قوی و نابغه نظامی دوران خود، حضور داشت. اجداد محمود گاوآن، پستهای وزارت در حکومت سلسله کرکبه را در گیلان به دست داشتند.^{۸۱} محمود گاوآن در استان گیلان به دنیا آمد. او از راه بندر دابُل (Dabol) به دکن رسید. سلطان علاءالدین مجذوب قابلیت‌های متنوع او شد و از این رو، وی را مجبور کرد در بیدر اقامت کند. محمود گاوآن ۴۳ سال داشت و استعداد‌های فکری و نظامی‌اش می‌درخشید.^{۸۲}

بعد از مرگ نظام‌الدین احمد سوم، برادرش شمس‌الدین محمد سوم (۸۶۷-۸۸۷ ق / ۱۴۶۳-۱۴۸۲ م) که پسری ده ساله بود، به سلطنت رسید.^{۸۳} در طی سه سال، شورای نیابتی منحل شد و محمود گاوآن بتنهایی اداره حکومت را به دست گرفت. مدیریت خردمندانه، رهبری نظامی و استعداد‌های فکری او باعث شد که اعتبار دکن نه تنها در هند، بلکه در سراسر ممالک اسلامی شرق گسترش یابد.

محمود گاوآن، عالم شیعه اثناعشری^{۸۴} و مروج علم بود. بذل و ایثار او، اهل علم را از ترکیه و ایران به پایتخت بهمنیهای بیدر کشانید. مدرسه محمود گاوآن در بیدر با بنای عظیم آن، یادگاری از توجه او به اعتلای فکر و فرهنگ مردم می‌باشد. در این مدرسه

بزرگ، بهترین استادان تدریس می‌کردند که محمود گاوآن آنها را از نواحی مختلف به بیدر آورده بود.^{۸۵}

محمود گاوآن تمامی منطقه جنوب هند از سواحل دریای عرب تا دریای بنگال را به تصرف خود درآورد.^{۸۶}

توجهی که محمود به ایرانیان داشت، بسیاری از شیعیان ایرانی با استعداد را قادر ساخت که در دکن اقامت کنند و راه را برای گسترش تشیع در آن جا هموار سازند. محمود گاوآن در سال ۸۸۶ ق / ۱۴۸۱ م در پی توطئه‌ای از سوی رهبران سنی در دربار از جانب سلطان محمد سوم اعدام گردید و با مرگ او جلال و شکوه سلسله بهمنی پایان یافت.

از پنج سلسله‌ای که از میان ویرانه‌های سلسله بهمنی سر برآوردند: عمادشاهی در برار (Berar) و بریدشاهی در بیدر، عمر کوتاهی داشتند. آنها سنی بودند، لیکن به تشیع تمایل داشتند.

سه سلسله مستقلی که عمر زیادی داشتند، عبارت بودند از: نظام‌شاهی در احمدنگر، (Ahmad nagar) عادل شاهی در بیجاپور (Bijapur) و قطب‌شاهی در گلکنده (Golconda). در این مناطق، تشیع شکوفا شد.

اولین حکومت شیعه در هند

مؤسس سلسله بیجاپور (یوسف عادل شاه)، اولین کسی بود که تشیع را آشکارا

دین رسمی و دولتی اعلام کرد. او یک ترک بود و تا ۱۶ سالگی در اردبیل اقامت داشت و شیفته زیارتگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل بود. او به جنبش تشیع اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی وابسته بود و برای ترویج تشیع از اردبیل به دکن اعزام گردید و محمود گاوان، وزیر اعظم معروف سلسله بهمنی، وی را تحت حمایت خود گرفت.^{۸۷}

در سال ۸۷۷ ق / ۱۴۷۲ م، محمود گاوان، یوسف را به سمت حاکم دولت آباد منصوب کرد. پس از کشته شدن محمود گاوان، یوسف با یاری شمار بسیاری از ایرانیان وابسته به اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی که پیرامون وی گرد آمده بودند، توانست بیجاپور و بلگام (Belgaum) را تصرف نماید. در ارتش او تعداد زیادی از علما و ساداتی از اهالی مدینه، کربلا، نجف و ایران حضور داشتند. یوسف معتقد بود که پشتیبانان واقعی او ارواح پاک ائمه معصومین علیهم‌السلام و روح شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌باشند و به پیروزی خویش اطمینان داشت.^{۸۸} او تا سال ۱۵۰۰ م توانست با کمک سربازان ایرانی و سادات و علمای شیعه از مدینه، کربلا و نجف، مناطق گوا، گلبرگه، (Gulbarga)، کلیانی (Kalyani) و نالدروگ (Naldrug) را تصرف نماید.

هنگامی که یوسف، اخباری را از ایران شنید مبنی بر این که در سال ۹۰۷ ق / ۱۵۰۱ م، شاه اسماعیل بن حیدر (ششمین شیخ صفویه که از نوادگان شیخ صفی‌الدین

اردبیلی است)، تشیع را به عنوان دین رسمی ایران اعلام کرده است، او در یک روز جمعه در ذوالحجه سال ۹۰۸ ق / ۱۵۰۲ م به مسجد جامع بیجاپور رفت و به نقیب‌خان که از سادات محترم مشهد مقدس بود، دستور داد در نماز جمعه عبارت «اشهد أن علیاً ولی الله» را به اذان اضافه نماید و خطبه نماز را به نام دوازده امام علیهم‌السلام بخواند.^{۸۹}

فرشته در ادامه می‌نویسد:

یوسف اولین حاکمی بود که تشیع را به عنوان دین رسمی در هند اعلام کرد، لیکن دشنام دادن به اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مستقیم یا غیرمستقیم، در حکومت او ممنوع بود. علمای جعفری اثناعشری و علمای شافعی و حنفی، همه در کنار هم و به شکلی دوستانه زندگی می‌کردند و هیچ‌گونه مناظره تندی با یکدیگر نداشتند.^{۹۰}

یوسف عادل شاه، سید احمد هروی را با هدایایی به سوی شاه اسماعیل صفوی فرستاد و رسمیت دادن تشیع در ایران از جانب او را تبریک گفته، به او اطلاع داد که چگونه توانسته است رسماً مروج مذهب تشیع در دکن باشد.^{۹۱}

یوسف عادل شاه همراه سربازان ایرانی خود در حوزه حکومت خویش توانست بسندر گوا را از اشغال ارتش پرتغالی به رهبری فرمانده معروف آنها «آلبوکورکو» آزاد نماید.^{۹۲} ایرانیان مهاجر در دکن برای سه قرن از قرن پانزدهم تا اواخر قرن هفدهم جلو نفوذ کشورهای استعمارگر اروپایی را

گرفته و قدرتهای نظامی اروپا را در جنگهای متعدد زمینی و دریایی شکست داده بودند. بعد از خاتمه سه حکومت شیعه و ایرانی در جنوب هند در اواخر قرن هفدهم توسط امپراتور مغول اورنگ‌زیب، دولت استعمارگر انگلیس توانست تمامی شبه قاره هندوستان را اشغال نماید.

یوسف عادل شاه، بیجاپور را به پناهگاهی برای علما، سربازان و هنرمندان شیعه از ایران، عراق و ترکیه تبدیل کرده بود.^{۹۳}

اسماعیل عادل شاه (۹۱۶-۹۴۱ ق / ۱۵۱۰-۱۵۳۴ م) در سنین کودکی، جانشین پدرش، یوسف عادل‌شاه شد. «دلشاد آقا» (ملکه مادر و عمه رضاعی اسماعیل) که در اواخر حکومت یوسف از ایران به هند آمده بود، در مسائل حکومت فوق‌العاده نفوذ داشت. دلشاد آقا به «خسرولاری»، رهبر دلاور ایرانی در دکن عنوان اسدخان بخشیده و او را برای تجدید سازمان تشکیلات حکومتی شیعه و ایران، که از طرف یوسف عادل‌شاه به ارث گذاشته شده بود، مأمور کرد.

شاه اسماعیل صفوی یکی از نزدیکان خویش به نام ابراهیم بیگ ترکمان را به عنوان سفیر، با هدایایی گرانبها و نامه‌ای به دربار اسماعیل عادل‌شاه فرستاد. اسماعیل عادل‌شاه به سربازان خود دستور داد به تبعیت از قزلباشها که شاه اسماعیل صفوی را به پادشاهی رسانده بودند، کلاه سرخ

دوازده ترک بر سر نهند. همچنین دعا برای شاه اسماعیل صفوی به خطبه‌های نماز در دکن اضافه شد.

علی عادل فرزند ابراهیم، بعد از مرگ پدر خود در سال ۹۶۵ ق / ۱۵۵۸ م، سلطان بیجاپور شد. او به وسیله یک عالم شیعی به نام خواجه عنایت‌الله شیرازی آموزش دیده بود.^{۹۴}

در دوران حکومت علی عادل شاه، وزرای معروف سه حکومت ایرانی و شیعی در دکن به نامهای محمد کشرخان، مصطفی خان اردستانی، قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت‌الله خان قاضینی که همگی ایرانی و از شیعیان بودند، برای شکست حکومت قدرتمند امپراتوری هندوها در ویجانگر (Vijayanagar) در جنوب هند، اتحادیه‌ای شامل حکومتهای قطب‌شاهی گلکنده، نظام شاهی احمدنگر و عادل‌شاهی بیجاپور تشکیل دادند. مشاوران نظامی اعزامی از ایران به دکن، تشکیلات نظامی ارتشهای ایرانی در دکن را سازماندهی نمودند.

رام راجیا (Ramrajya) امپراتور قدرتمند هندو (Hindu) از ویجانگر که به طور مرتب به مرزهای حکومت‌های شیعه و ایرانی تجاوز می‌کرد و در سطح گسترده علیه مسلمانان جنوب هندوستان ستم روا می‌داشت، به منظور سرکوب اتحادیه شیعیان ایرانی در دکن با ارتشی قدرتمند با بیش از دویست هزار سرباز هندو که از سراسر جنوب و

شرق هندوستان بسیج شده بودند، به مرز حکومت‌های شیعه روانه شد. در ژانویه ۱۵۶۵ م بین پادشاهان شیعه ایرانی اتحادیه از یک سو و لشکر بزرگ و قدرتمند ویجانگر، در منطقه بنی‌هتی (Banihatti) نزدیک تالیکوتا (Talikota) و در قسمت جنوبی رودخانه کریشنا (Krishna) از سوی دیگر، نبرد سرنوشت‌سازی درگرفت. در این جنگ، ارتش قدرتمند ویجانگر بسختی شکست خورد و قدرت نظامی آن درهم شکست و راما راجیا به قتل رسید.

این جنگ سرنوشت‌ساز، نقطه عطفی در تاریخ قرون وسطی هندوستان به شمار می‌رود. بعد از این پیروزی، حکومت‌های شیعه و ایرانی در دکن به قدرت بزرگ سیاسی و نظامی در سراسر جنوب و شرق شبه قاره هندوستان تبدیل شدند. این موفقیت‌های بزرگ، افتخاری برای دیپلمات‌های علمای شیعه به شمار آمد.

پس از این پیروزی، علی عادل شاه در بیجاپور مسجد جامع، قلعه بزرگ، باغ دوازده امام علیه السلام و باغ فدک را تأسیس کرد. رشد و بالندگی تشیع در دوران حکومت علی عادل‌شاه به سبب مهاجرت دانشمندان ایرانی به بیجاپور بود.^{۹۵}

ابراهیم عادل شاه دوم (۹۸۸-۱۰۳۷ ق / ۱۵۸۰-۱۶۲۷ م) جانشین علی عادل شاه، پسیوندهای سلطنت عادل‌شاهی را با حکومت صفوی ایران بیشتر مستحکم می‌نماید. در سال ۱۰۲۲ ق وی نامه‌ای به

وسيله ميرخليل الله - که قبلاً خطاط دربار شاه عباس بود - برای شاه عباس ارسال می‌دارد. او در این نامه از شاه عباس تقاضا نمود که برای جلوگیری از تجاوز نظامی امپراتور مغول جهانگیر به دکن، لشکر صفوی ایران به قندهار هجوم نماید.

سلطان ابراهیم در این نامه اظهار می‌دارد که دکن هند یکی از استانهای ایران است و فرماندهان دکن که از جانب سلاطین صفوی ایران منصوب شده‌اند، وظیفه خود می‌دانند از تشیع که امانت الهی در این اقلیم (دکن) است، دفاع نمایند.^{۹۶}

شاه عباس با تواضع میان طرفین، میانجیگری کرد. امپراتور مغول جهانگیر نیز به سبب قدرت شاه‌عباس نتوانست به دکن تجاوز نماید.^{۹۷}

در دوران حکومت ابراهیم عادل‌شاه بسیاری از شیعیان ایرانی مقیم بیجاپور، پستهای عالی به دست آوردند. یکی از مهمترین آنان خواجه سعدالدین عنایت‌الله ملقب به شاه نوازخان بود. او برجسته‌ترین روحانی از شیراز محسوب می‌شد.^{۹۸} وی همچنین ریاضیدان و معماری ماهر بود. او در سال ۱۰۰۸ ق شهری را به نام «نورس‌پور» (Nauraspur) در سه کیلومتری غرب بیجاپور بنا نمود.^{۹۹}

رفیع‌الدین شیرازی مورخ معروف و مؤلف تذکرة الملوك، و شعرای معروف ایرانی نورالدین ظهوری^{۱۰۰} و مالک قمی، در دوران حکومت ابراهیم عادل شاه در دکن،

خدماتی ارزنده به تشیع انجام دادند.

سلسله نظام‌شاهی و شاه طاهر حسینی

قزوینی

شاه طاهر، رهبر «سادات خونديه» که ساکن خوند در نزدیکی قزوین بود، در اوایل سال ۹۲۶ق / ۱۵۲۰ م به دربار شاه اسماعیل پیوست و از جنبش بین‌المللی و جهانی کردن تشیع توسط شاه اسماعیل صفوی حمایت کرد. شاه طاهر در جمادی‌الاولی ۹۲۶ق وارد بندرگاه معروف گوا در سواحل غربی هند شد. او پس از ورود به هند، در شهر پارنده (Parenda) اقامت گزیده، علوم اسلامی، از جمله علم نجوم و مثلثات را تدریس می‌کرد. شاه طاهر با علم و دانش خود دانشمندان و علمای بزرگ سنی در حوزه نظام شاهی را تحت تأثیر قرار داد. تبلیغات عمیق و علمی شاه طاهر برای ترویج تشیع اثناعشری، مردم منطقه حکومت نظام شاهی احمدنگر را جذب تشیع نمود. شاه طاهر در سال ۹۲۸ ق / ۱۵۲۲ م با استقبال رسمی سلطنتی وارد احمد نگر شد و به عنوان مشاور اصلی برهان نظام شاه برگزیده شد.^{۱۰۴} کتاب انشاء شاه طاهر حسینی^{۱۰۵} مشتمل بر نامه‌های سیاسی است که خود او پیش‌نویس آنها را تهیه کرده است. این نامه‌ها با نثری زیبا، نمونه‌های بی‌نظیری از رویارویی با بحر آنها را ترسیم می‌کند.

در سال ۹۳۶ق / ۱۵۲۹-۱۵۳۰ م شاه طاهر از سوی برهان نظام شاه عازم گجرات شد. وی در قصر سلطان گجرات به نام

دختر ابراهیم قطب شاه و خواهر محمد قلی قطب‌شاه حیدرآباد به نام «ملکه جهان چاندسلطان» و دختر سلطان محمد قطب حیدرآباد به نام «ملکه خدیجه سلطانه» که همسران سلاطین عادل‌شاهی بیجاپور بودند، در ترویج و گسترش فرهنگ تشیع در بیجاپور نقش بزرگی ایفا نمودند.^{۱۰۱}

بیشتر سلاطین بیجاپور روی سکه‌ها این جمله را حک می‌کردند: «غلام حیدر صفر». ^{۱۰۲} (یعنی غلام حضرت علی علیه السلام).

سلسله عادل‌شاهی بناهای عظیمی بر جای گذاشته است؛ از جمله مسجد بزرگی با گنجایش پنج هزار نفر که هنوز هم به عظمت خود باقی است، دیوار مدور اطراف شهر بیجاپور، آب‌انبار آجری بزرگ به نام «تاج بولی» (Taj bowli)، شبکه گسترده فاضل‌آب و آب آشامیدنی در شهر بیجاپور، مقبره عظیم ابراهیم عادل شاه دوم معروف به ابراهیم روضه (Ibrahim Rouza) و گنبد بزرگ بر مقبره محمد عادل شاه و همسر او «ملکه خدیجه سلطانه» معروف به «گول‌گنبد» (Gol Gunbad) که بزرگترین گنبد در جهان می‌باشد. این گنبد چنان عظیم و بزرگ است که فقط گنبد سن‌پیتر (St Peter) در رم با آن قابل قیاس است.^{۱۰۳}

گول‌گنبد در بیجاپور و تاج محل در آگره در یک زمان توسط معماران شیعه ایرانی از شیراز ساخته شده‌اند و به عنوان عجایب معماری در جهان شهرت دارند.

سلطان بهادر، با علمای برجسته سنی در منطقه درباره حقانیت تشیع مناظره نمود. سخنان گرانبها و شیوای شاه طاهر علما و دانشمندان سنی را مبهوت کرد و اثری جاودانه از معنویت و معرفت تشیع بر آنها باقی گذاشت. با تلاشهای شاه طاهر، پیمان صلح بین گجرات و احمدنگر، بسته شد.

شاه طاهر با وجود مسؤولیتهای سیاسی گسترده در قلعه احمدنگر حوزه علمیه تأسیس نمود و هفته‌ای دو بار در این حوزه تدریس می‌کرد و همه علمای پایتخت (احمدنگر) در آن شرکت داشتند.

در سال ۹۴۴ ق پسر برهان (شاهزاده عبدالقادر) بشدت بیمار شد، به گونه‌ای که پزشکان مسلمان و هندو نتوانستند او را درمان کنند. وقتی برهان نظام شاه از زنده ماندن فرزندش ناامید شده بود، شاه طاهر از او خواست تا نذر کند که اگر فرزندش شفا یافت، او دستور دهد خطبه را به نام دوازده امام در سراسر سلطنت بخوانند. برهان شاه نیز چنین کرد و پسر بیمار او در شب آن روز به طور معجزه‌آسا شفا یافت. پس از این واقعه تاریخی، شمار بسیاری از درباریان برهان، اشراف عالی‌رتبه و خدمتگزاران، مذهب شیعه اثناعشری را پذیرفتند. بدین سان در سلطنت خطبه به نام دوازده امام علیهم‌السلام خوانده شد و شیعه اثناعشری به عنوان مذهب رسمی سلطنت نظام‌شاهی احمدنگر اعلام گردید.^{۱۰۶}

پس از این، شاه طاهر عده زیادی از

متفکران شیعه را از ایران، عراق و از مناطق شبه قاره هند از جمله گجرات و آگرا گردآورد تا مذهب شیعه اثناعشری را در سلطنت نظام‌شاهی احمدنگر تقویت کرده، گسترش دهند. در میان علمای شیعه که به احمدنگر مهاجرت کردند، می‌توان از شاه حسن اینجو شیرازی، ملاشاه محمد نیشابوری، ملاعلی استرآبادی، ملا رستم جوزجانی، ملاعلی مازندرانی، ایوب ابوالبرکه، ملا عزیزالله گیلانی، ملا محمد امامی استرآبادی، سید حسن مدنی و برادر شاه طاهر حسینی (شاه جعفر حسینی) نام برد.

شاه طاهر حسینی پولهایی به کربلا و نجف می‌فرستاد تا بین زوار و نیازمندان آن جا توزیع شود. همچنین مراکزی برای توزیع رایگان غذا بین مستمندان به نام «لنگر دوازده امام علیهم‌السلام» در سراسر سلطنت تأسیس گردید.^{۱۰۷}

در سال ۹۴۲ ق، برهان نظام شاه، خورشاه قباد حسینی را که از بستگان شاه طاهر بود، به عنوان سفیر به سوی شاه طهماسب صفوی روانه کرد که شاه او را در قزوین پذیرفت. شاه طهماسب نامه تشکرآمیز جداگانه‌ای به پاس تلاشهای شاه طاهر حسینی برای تبلیغ مذهب تشیع در دکن به او نوشت و به او نسبت به همکاری و مساعدت خویش اطمینان داد. برهان نظام شاه به درخواست شاه طاهر حیدر حسینی پسر شاه طاهر حسینی را به عنوان دومین

سفیر خود به دربار شاه طهماسب فرستاد.^{۱۰۸} شاه طاهر حسینی در سال ۹۵۶ ق درگذشت و جنازه اش به کربلا منتقل گردید و نزدیک قبر امام حسین علیه السلام به خاک سپرده شد. چهار پسر و سه دختر از او به جای ماند که از میان چهار پسرش، شاه حیدر حسینی پس از بازگشت از دربار شاه طهماسب صفوی به عنوان وزیر اعظم و جانشین پدر برگزیده شد.^{۱۰۹}

شاه طاهر حسینی قزوینی یک روحانی برجسته شیعه بود که در ترویج تشیع در دکن نقش حیاتی ایفا نمود. شاه طاهر در تفسیر قرآن، حدیث، فقه، اصول فقه، ریاضیات، علوم، فلسفه، رمل و جفر متخصص بود و دارای نثر و نظم بسیار خوبی بود.^{۱۱۰}

در دوران حکومت مرتضی نظام شاه (۹۷۲-۹۹۵ ق / ۱۵۶۵-۱۵۸۶ م) مکتب تشیع به اوج خود رسید و سادات و پیروان اهل بیت علیهم السلام حمایت و احترام زیادی یافتند.

قطب شاهیان گلکنده

بنیانگذار سلسله قطب‌شاهی در گلکنده (حیدرآباد، دکن)، «سلطان‌قلی» بود. او متعلق به قبایل ترکمن شیعه به نام قراقویونلو بود. او در دوازده سالگی همراه عمویش الله‌قلی به هندوستان رفت. آنها به «بیدر» پایتخت سلطنت بهمنی که کانونی از شیعیان ایرانی بود، رفتند. سلطان قلی در آن

جا اقامت گزید و عمویش الله‌قلی به ایران بازگشت. سلطان قلی و اجدادش به جنبش تشیع اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی وابسته بودند.

سلطان قلی از نوجوانی حامی بسیار نیرومندی برای سلطان شهاب‌الدین محمود بهمنی گردید. در سال ۹۰۱ ق او فرماندار تلنگانه (Tilangana) شد. وقتی شاه اسماعیل صفوی در ۹۰۷ ق تشیع را به عنوان دین رسمی ایران اعلام کرد، سلطان قلی نیز دستور داد در منطقه تلنگانه دکن، خطبه به نام دوازده امام علیهم السلام خوانده شود، چرا که او برای ترویج مذهب شیعه اثناعشری در مناطق تحت کنترل خود با خدا عهد بسته بود.^{۱۱۱} او نام شاه اسماعیل صفوی را پیش از اسم خود در خطبه آورد، زیرا شاه اسماعیل از فرزندان کسی بود که سمت رهبری مسعودی اجداد سلطان قلی را برعهده داشته‌اند.

سلطان قلی ملقب به قطب‌الملک در مدت حکمرانی شصت‌ساله خود، سلطنت خود را به مناطق تلنگانه، آندرا (Andhra)، اوریسا (Orissa) و بخشی از تامل ناد (Tamil Nad) و کرنا تک (Karnatak) توسعه داد و در این مدت شصت دژ نظامی و مراکز قدرت در این مناطق را تصرف نمود. سلطان قلی قطب‌الملک در دوم جمادی‌الثانی سال ۹۵۰ ق در نود سالگی در حال رکوع در مسجد به قتل رسید.^{۱۱۲}

دوران حکومت ابراهیم قلی قطب شاه

دوره شکوفایی نبوغ شیعی در گلکنده بود. برجسته‌ترین شیعه و ایرانی در این دوران مصطفی خان اردستانی، نخست وزیر او بود. او سیاستمدار، فرمانده نظامی، معمار و دانشمند معروفی بود که از ایران به گلکنده مهاجرت نموده بود. بعد از او شاه میر طباطبایی که نام اصلی وی میرشاه تقی بود، عالم و روحانی برجسته و سردار نظامی خستگی‌ناپذیر ایرانی بود که برای تحکیم پایه‌های حکومت شیعی قطب‌شاهیان در گلکنده کوششهای بزرگی انجام داد. او بارها به مأموریت‌های سیاسی حساس اعزام شده بود که مذاکرات موفقیت‌آمیزی هم داشت. ۱۱۳

شعرای فارسی زبان از ایران در حکومت‌های شیعی عادل‌شاهیان بیجاپور و قطب‌شاهیان گلکنده با کوششهای خود، زبان دکنی (Dakhni) را به وجود آوردند که بعد از این زبان معروف به اردو (Urdu) شد و زبان بیش از ۴۵۰ میلیون مسلمان شبه قاره هند شده است.

شعرا، خوشنویسان، دانشمندان، معماران، سرداران نظامی و علمای بزرگ ایران در دوران سلسله حکومت صفوی در ایران از جانب سلاطین صفوی برای ترویج مذهب تشیع در دکن و مستحکم نمودن روابط ایران صفوی با حکومت شیعی در دکن که کاملاً از لحاظ سیاسی، مذهبی و نظامی وابسته به حکومت شیعی صفوی ایران بودند، مهاجرت نمودند و تمدن عظیم

شیعی ایرانی اسلامی را در دکن به وجود آوردند.

پی‌نوشتها

۱. سی. ج. آدامز، «سنت مذهبی اسلامی»، در کتاب مطالعات خاورمیانه، لئونارد پیندر، (نیویورک، ۱۹۷۶ م)، ص ۸۴-۸۲؛ جان نورمن هالیستر، تشیع در هند، (لندن، ۱۹۵۳ م)، ص ۱۱۴-۱۱۲.
۲. بلاذری، فتوح البلدان، (لیدن، ۱۹۶۸ م)، ص ۴۳۲؛ ابن اثیر، الکامل، ص ۳۵، ۶۷، ۷۷، ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱.
۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۴۶-۴۵.
۴. منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، (گلکنده، ۱۸۶۴ م)، ص ۲۹.
۵. فرشه (محمد قاسم هندوشاه استرآبادی)، گلشن ابراهیمی، ج ۱، ص ۲۷.
۶. همان، ص ۹۵.
۷. ابن قتیبہ، المعارف، (مصر)، ص ۳۷؛ مقاتل الطالبیین، (قاہرہ، ۱۹۴۹ م)، ص ۱۲۷؛ عبدالرزاق نجفی، زید الشہید، (نجف)، ص ۵.
۸. عبدالرحمن طسارق، آئینہ ملتان، (مولتان، پاکستان)، ص ۳۸۲.
۹. محمد اسحاق، فقہای ہند، ج ۱، ص ۳۸۲.
۱۰. الکامل، ج ۴، ص ۵۸۸؛ علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی، چاچ نامہ، ص ۱۴.
۱۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۳.
۱۲. الکامل، ج ۵، ص ۵۹۵.
۱۳. عبدالحی، نزهة الخواطر، (حیدرآباد، ہند، ۱۹۴۷ م)، ج ۱، ص ۵۲-۵۱.
۱۴. مقدسی، احسن التقاسیم، (لیدن)، ص ۴۸۵-۴۸۱.
۱۵. الکامل، ج ۹، ص ۱۸۸-۱۸۶؛ تاریخ یمینی، (تہران)، زین‌الاکابر، ص ۴۶؛ گلشن

- ابراهیمی، ج ۱، ص ۲۷-۲۵.
۱۶. زین الاخبار، ص ۶۶-۶۵، ۷۰؛ طبقات ناصری، ص ۱۱۶، سید محمد معصوم بهکری، تاریخ سند، (بمبئی، ۱۹۳۸ م)، ص ۳۵-۳۴.
۱۷. طبقات ناصری، ص ۱۹۰-۱۸۹.
۱۸. عصامی، فتوح السلاطین، (مدراس، ۱۹۴۸ م)، ص ۲۰۱.
۱۹. فیروز تغلق، فتوحات فیروزشاهی، (علی گره، ۱۹۵۴ م)، ص ۶-۷.
۲۰. ابونصر السراج، کتاب اللمع فی التصوف، (نیکلسون، لیدن، ۱۹۶۳ م)، ص ۱۷۷، ۳۲۵.
۲۱. سید محمد مبارک علوی کرمانی، سیر الاولیاء، (لاهور، ۱۹۷۸ م)، ص ۳۵۴.
۲۲. تاریخ صوفیگری در هند، ج ۱، ص ۳۰۱.
۲۳. همان، ص ۳۱۳.
۲۴. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۳۵۱-۳۴۸.
۲۵. همان، ص ۴۶۵.
۲۶. فتوحات فیروزشاهی، ص ۶.
۲۷. بهارستان شاهی، (کتابخانه موزه بریتانیا)، ک: b129 - a27.
۲۸. تاریخ تصوف در هند، ص ۲۵۰-۵۰.
۲۹. رساله عبدالرزاق کرمانی در طرائق الحقایق (تهران، ۱۹۵۶ م)، ص ۲۴۰.
۳۰. سید سجاد رضوی، بحران کشمیر، (تهران، ۱۳۶۷ ش)، ص ۲۹-۲۳.
۳۱. بهارستان شاهی، گ ۷۸ a - b.
۳۲. همان، گ ۸۷ b - ۸۸ a.
۳۳. محب الحسن، کشمیر در حکومت سلاطین، (کلکتہ، ۱۹۵۹ م)، ص ۱۸۴-۱۸۳.
۳۴. مجالس المؤمنین، ص ۵۲؛ گلشن ابراهیمی، ص ۳۳۷.
۳۵. جهانگیر، توزوک (علی گره)، ص ۳۰۳.
۳۶. تشیع در هند، ص ۱۴۵.
۳۷. تذکره الواقعات، ترجمه ہندی (علی گره، ۱۹۱۶ م)، ج ۱، ص ۶۶۹-۶۵۹.
۳۸. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۴۴۵.
۳۹. گلشن ابراهیمی، ج ۲، ص ۱۵۵.
۴۰. تذکرہ ہمایون و اکبر، ص ۵۵-۵۱؛ اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۱.
۴۱. تذکرہ ہمایون و اکبر، ص ۳۸.
۴۲. مجالس المؤمنین، ص ۶۴.
۴۳. همان.
۴۴. عبدالباقی نھاوندی، مآثر رحیمی، (کلکتہ، ۱۹۲۴ م)، ج ۱، ص ۶۵-۶۴.
۴۵. مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۳۶-۳۵.
۴۶. اکبرنامه، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۱.
۴۷. منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۷۳.
۴۸. و. ا. اسمیت، مغول بزرگ، (آکسفورد، ۱۹۱۷ م)، ص ۴۲.
۴۹. آشریادی لعل سرباستوا، اکبر بزرگ، (آگرہ، ۱۹۷۷ م)، ص ۲۷-۳۳.
۵۰. منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۷۹۱.
۵۱. همان، ص ۷۰.
۵۲. آیین اکبری، (لکھنؤ، ۱۸۹۵ م)، ج ۳، ص ۲۰۶.
- نظام الدین احمد، طبقات اکبر، (کلکتہ، ۱۹۲۷ م)، ج ۲، ص ۳۵۷؛ منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۴، ۲۵۵.
۵۳. منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۳.
۵۴. همان، ص ۳۰۸.
۵۵. محمد بختاور خان، مرآة العالم، (لاهور، ۱۹۷۰ م)، ج ۲، ص ۴۳۳.
۵۶. اکبرنامه، ج ۳، ص ۲۶۳.
۵۷. میرزا ابراهیم زبیری، بساتین السلاطین، ص ۱۵۸.
۵۸. منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۵.
۵۹. اکبرنامه، ج ۳، ص ۴۵۷-۴۵۹.
۶۰. آیین اکبری، ج ۱، ص ۳۵.
۶۱. همان، ص ۱۴۱.
۶۲. اکبرنامه، ج ۳، ص ۴۹۰-۴۶۵.
۶۳. مجالس المؤمنین، ص ۲۵۵-۲۴۵.
۶۴. منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۷.
۶۵. مجالس المؤمنین، ص ۲۵۵.
۶۶. اکبرنامه، ج ۳، ص ۲۴۷.
۶۷. منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۷.
۶۸. آیین اکبری، (دہلی، ۱۹۷۷ م)، ص ۳۶۶-۳۲۳.
- ابوالفضل لیست منصب داران را ارائه کرده

- است.
۶۹. فتوح السلاطین، ص ۴۶۴؛ گلشن ابراہیمی، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ہارون خان شیروانی، بہمنیہا در دکن قرون وسطی، (حیدرآباد، ہند)، ج ۱، ص ۱۴۹.
۷۰. گلشن ابراہیمی (تاریخ فرشتہ)، ج ۱، ص ۲۸۸-۲۸۵.
۷۱. همان، ص ۳۰۲.
۷۲. سید علی طباطبائی، برہان مآثر، (دہلی، ۱۹۳۶م)، ص ۵۲-۴۷؛ گلشن ابراہیمی، ج ۱، ص ۳۱۹-۳۱۷.
۷۳. همان، ص ۱۶.
۷۴. همان، ص ۱۶۱.
۷۵. برہان مآثر، ص ۶۵-۵۴.
۷۶. گلشن ابراہیمی، ج ۱، ص ۴۲۰-۴۱۸.
۷۷. همان، ص ۳۲۹.
۷۸. ہارون خان شیروانی، محمود گوان، (اللہ آباد، ۱۹۴۱م)، ص ۹۱.
۷۹. ولسلی ہیگ، «مذہب احمدشاہ بہمنی»، مجلہ J.R.A.S لندن، ۱۹۲۴م، ص ۷۴؛ ہارون خان شیروانی، بہمنیہای دکن، ص ۱۹۱-۱۹۰.
۸۰. بہمنیہای دکن، ص ۲۲۱-۲۱۱.
۸۱. مجالس المؤمنین، ص ۴۱۲-۴۰۸.
۸۲. گلشن ابراہیمی، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۵۸.
۸۳. همان، ص ۳۴۷-۳۳۹.
۸۴. ہارون خان شیروانی، محمود گوان، ص ۱۹۵.
۸۵. خواجه عمادالدین محمود گوان، ریاض الانشاء، (حیدرآباد، ہند ۱۹۴۸م)، ص ۱۲۲، ۲۳۸؛ برہان مآثر، ص ۱۱۹-۱۱۴.
۸۶. ریاض الانشاء، ص ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۹.
۸۷. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۳.
۸۸. رفیع الدین شیرازی، تذکرۃ الملوک، ص ۲۶-۲۴.
۸۹. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۰؛ تذکرۃ الملوک، ص ۳۲-۲۷؛ بساتین السلاطین، ص ۲۱-۲۰.
۹۰. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۱-۱۰.
۹۱. بساتین السلاطین، ص ۲۲-۲۱؛ گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۲.
۹۲. تذکرۃ الملوک، ص ۳۲-۲۷؛ فتوحات عادل شاہی، ص ۳۰-۲۶.
۹۳. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۴-۱۳.
۹۴. تذکرۃ الملوک، ص ۴۰-۳۶؛ بساتین السلاطین، ص ۶۸-۴۷.
۹۵. تذکرۃ الملوک، گ ۴۶-۴۱.
۹۶. مکاتیب فرمان صفویہ، (کتابخانہ آصفیہ، حیدرآباد)، گ ۴۰۵-۴۰۴.
۹۷. ام. آ. نسیم، ارتباطات خارجی پادشاہی بیجاپور، (حیدرآباد، ۱۹۷۴م)، ص ۵۸، ۶۲، ۵۷۶-۵۷۵.
۹۸. بساتین السلاطین، ص ۲۸۰-۲۷۵.
۹۹. همان، ص ۲۵۰-۲۴۵؛ تذکرۃ الملوک، گ ۱۵۱-۱۴۹.
۱۰۰. نذیر احمد، زندگی و آثار ظہوری، (اللہ آباد، ۱۹۵۳م)، ج ۱، ص ۴۷-۵.
۱۰۱. نوراللہ، تاریخ عادل شاہ، (حیدرآباد، ۱۹۶۴م)، ص ۶۰-۳۰.
۱۰۲. بساتین السلاطین، ص ۳۰۳-۳۰۲ و ۳۱۶-۳۱۴.
۱۰۳. تشیع در ہند، ص ۱۳۱.
۱۰۴. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۰.
۱۰۵. انشاء شاہ طاہر، (Ethe، ۲۰۵۶)، شاہ طاہر.
۱۰۶. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۰۹، ۱۱۶-۱۱۲؛ مجالس المؤمنین، ص ۳۵۲.
۱۰۷. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۵؛ برہان مآثر، ص ۲۸۷-۲۸۳.
۱۰۸. برہان مآثر، ص ۲۹۰-۲۸۷.
۱۰۹. گلشن ابراہیمی، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۱۷.
۱۱۰. مجالس المؤمنین، ص ۳۵۳.
۱۱۱. ج. بریگز، رشد قدرت مسلمانان، (لندن، ۱۹۱۰م)، ج ۳، ص ۳۵۳-۳۵۲.
۱۱۲. ہارون خان شیروانی، تاریخ سلسلۃ قطب شاہی، (دہلی، ۱۹۷۴م)، ص ۴۱-۱.
۱۱۳. تاریخ قطب شاہی، (نویسنده نامعلوم است)، گ ۱۳۸، ۵، ۵۱۴۰.